

امروز منم زبان عالم تیغ تو شها زبان دولت
(از نامه منظوم خاقانی شروانی به قزل ارسلان)

خاقانی شروانی و خاندان اتابکان آذربایجان

غفار مندلی

دانشمند فقید شبلی نعمانی ضمن بحث از خاقانی شروانی «وقایع نویسی» را یکی از خصوصیات خلاقه شاعر بزرگ شناخته است و این فکر بمعنی وسیع آن تنها شامل خلاقه خاقانی نبوده ، یکی از کیفیات عضوی و از خصوصیات بارز و شاخص مکتب ادبی آذربایجانست . این خصوصیت تاریخی ، علمی و ادبی در آثار نویسندگان بنام آذربایجان از قطران گرفته تا صائب و شهریار بطرزی جالب و بدیعی و با ویژگیهای خاص و ظریفی بچشم میخورد. کیست دیوان قطران را بخواند زندگی و اندیشه و آرزوهای دور و نزدیک مردم پاکدل و پاک نهاد و ژرف اندیش و تیز فهم این مرز و بوم تاریخی را از وراء چشم نگذراند و بقول قطران «بدل باد تبریز نخورد» . کیست که چگونگی زندگی و کار و کوشش پر ثمر و شادی و امید و احساسات بی آرایش و وطن پرستانه و نیکخواه مردم کارکن و مدیر و بهادر این خطه زیبای زرخیز و دل آویز و عزیز را بدون مراجعه بکلیات آثار استاد شهریار چنانکه باید و شاید تصور و درک کند . کیست که سری به مسجد کبودش

زند و نگاهی به ارکش اندازد و ساعتها فکر و خیالش چون پروانه بگرد سر تاریخ پرافتخار این مرز و بوم نگردد. من خود در نگاه به آلبوم مسجد کبودش «قلبم را در پرواز دیده‌ام» (عین القضاة میانجی) و در مطالعه «حیدر بابا» ماهها مدهوش و مسحور!!...

خلاقه و اندیشه و آثار خاقانی از جهاتی آئینه و مبین زندگی سیاسی و مدنی مردم آذربایجان در قرن ششم هجری قمری است. افضل‌الدین ابراهیم خاقانی شروانی خود شاهد تشکیل و کار دولت اتابکان آذربایجان بوده و یکی از بستگان بنام و از مدافعان سرسخت و بی‌شائبه این خاندان خود ساخته می‌باشد و بیش از همه با قزل‌ارسلان - «شاه شهید» (نظامی) - مربوط و یکدل و یکجانست. قزل‌ارسلان نمونه بارز و حیاتی ایده «حکمدار عادل ایده آل شاعر» - «ملك ملائک آئین» در چشم و ذهن و قلب و احساس و اندیشه خاقانی بوده و استاد شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر در «سخن و سخنوران» راجع بر روابط دوستی و وداد موجود مابین قزل‌شاه (نظامی) - شاه‌طالائی - و خاقانی ملاحظات پر ارزش علمی دارند و نقل قسمتی از نوشته‌های ایشان در این جایجای خواهد بود و برای درک محتوی سیاسی و فرهنگی و فکری و وابستگی شاعر با خاندان اتابکیه دارای اهمیت ویژه می‌باشد: «خاقانی از آغاز سپهسالاری و تابش بخت قزل‌ارسلان یعنی در سنه ۵۵۶ بدو پیوست و قضائد بلند که از غرر مدایح اوست و ترکیب بندهای فصیح در مدح وی بسرود... قزل‌ارسلان در آذربایجان حکومت داشت و به خاقانی نزدیکتر بود. قزل‌ارسلان در نگهداشت خاقانی می‌کوشید وصلت و انعام از وی دریغ نمی‌کرد و گوئی میان مادم و ممدوح روابط دوستی قلبی برقرار شده بود و خاقانی قزل‌ارسلان را از جان و دل دوست میداشت و از روی اخلاص وی را ستایش میکرد.

چنانکه قصائد او حاکی است و توان گفت که درجه اول اشعارش همانهاست که در مدح قزل ارسلان سروده.

چگونگی صمیمیت و دلدادگی آگاهانه و وابستگی بی‌شائبه شاعر را به قزل ارسلان از نوشته‌های خود او بیشتر می‌توان احساس و تصور نمود. او «روح مطهر» را در پیشگاه بی‌آلایش دوستش سراغ گرفته و با تمام محبتی که بمادر و آشنائی کاملی که به مهر و محبت مادری دارد این مهر و وابستگی را بمعنی معنوی‌اش در درگاه «شاه عادل» (ابن الاثیر) و «سرسلجوقیان» (خاقانی) جستجو میکند. سردوستی و نزدیکی شاعر به قزل ارسلان بیش از هر چیز در نگهداشت عدالت و دادگری «شاه عادل» نهفته است. قدرت و توانائی و نیروی ممدوح بزرگ شاعر در «عادلی» اوست. «ملك و عقل و شرع را فرمانبردار» و «زیركلك و خانم «قزلشاه» می‌خواهد ببیند.

تا درت بینم بسدیگر جای نفرستم ثنا

کز درت دعوت‌گه روح مطهر ساختند

کودکی راسوی بستان خواندم کودك چه گفت

گفت رو بستان ما پستان مادر ساختند...

عدل ورزا خسروا پیوند عمرت باد عدل

کز جهان عدلست و بس کو رامعمر ساختند...

ملك و عقل و شرع زیر خاتم و كلك تو باد

کاین سه را ز اقبال این دو یاور ساختند

این گفته‌های شاعر چون از ته دل برخاسته بر دل می‌نشینند. به‌ستایشگری

مطلق و چشم بسته در این گفته‌ها راه و جای نیست. چاپلوسی سیاسی بهر اسمی

ورسمی که باشد در نزد شخصیت آزاده این رادمرد بزرگ از «اوان کودکی»

از بیخ و بن مردود است. «یکچندی را که از بهر دو نان اسیر دو نان و شکسته دندان بود و دل بفسوس مردم داده بود» پیش از هر کس دیگر خود او آگاهانه بالعتت و از جزار تمام یاد کرده و بقول خودش «از کودکی چون زال پیر بوده» است. او همزمان و همراه با این اندیشه‌ها و گفته‌ها ملاحظات و نتایج فلسفی و اخلاقی بس حاوی در حق «ظالمان عصر» دارد. «کاوام یتک زئم برس دیو» را او گفته، «از مصاف بولهب فعلان نییچانم عنان» را او سروده. او مجاهدی فداکار و اندیشمندی بس وارسته و آزاده راه عدل و عدالت می‌باشد و از این رو از دل و جان شیفته و دلدادۀ اخوت و فتوت - اخیکری - است.

نوشته‌شلی نعمانی بهر معنی که باشد «وقایع نویسی» شاعر در اینگونه

آثارش بیشتر از سه جهت شایان دقت می‌باشد:

۱- از لحاظ فکری و معنوی - فلسفی و اخلاقی.

۲- از لحاظ تاریخی.

۳- از دیدگاه و ارزش شعر و شاعری و زیبایی.

خاقانی در اشعار و نوشته‌های خود از افراد ارشد خاندان اتابکیه

از ایلدگز و جهان پهلوان و قزل ارسلان بحث کرده و با اینکه بعد از قتل

قزل ارسلان چند سالی زیسته از جانشینان و از هم چشم مغرور و خودخواه

قز لشاه طغرل سوم سخنی بمیان نیاورده است...

اتابک ایلدگز مردی خود ساخته بود. از میان توده برخاسته،

از غلامی به امیری رسیده، گرم و سرد روزگار و زندگی را چشیده بیچگونگی

مراد و نامرادی و محرومیت و سروری و فرمانبری در تجربه زندگی خود

واقف بود و از این رو بنوشته ابن الاثیر و دیگران رادمردی بود شجاع

و عادل و بتمام معنی مرد سیاست و صاحب عقل و کیاست و مردمدار و قاطع.

در بار عام بامظلومین هم صدا. قلب و نشست و برخاستش بامردم و سر بازانش بود و جانب آنان را از جان و دل مراعات و حمایت میکرد. داستان روی کار آمدن او بس دراز و شیرین و عبرت آمیز و افسانه مانند است. غلامی بود از دشت قبچاق، غریب و بیگس و بعد از چندی یکی از بزرگترین و پیرکارترین مردان تاریخ. متأسفانه چهره بزرگ، اندیشه و کار و اعمال این مرد سیاستمدار و شجاع و اندیشمند چنانکه شاید و باید مورد بررسی قرار نگرفته و در بعضی از منابع تاریخی از مقاصد عالیة او در غلامی حکایاتی مندرجست. سلطان مسعود که در شناختن استعدادها استعداد و دستی داشت او را برکشید. نوشته خواجه رشیدالدین فضل الله در پیرامون اتابک ایلدگز و پسرانش از هر جهت شایان دقت است و در این جا سطوری چند نقل میشود: «اتابک ایلدگز بنده خاص کمال الدین سیمرمی بود وزیر سلطان مسعود کمال الدین سیمرمی را ملحدان بکشتند. ایلدگز بخدمت سلطان مسعود افتاد و خدمت او شایسته میکرد و در او آثار رشد بود و سلطان او را بزرگ کرد و ولایت ارانیه باقطاع به او داد و بعد از وفات طغرل بن محمد زن او را که مادر ارسلان بود به او داد. او زن را با خود ببرد و ارسلان را تربیت میکرد. او را از مادر ارسلان دو پسر شدند. اتابک نصره الدین جهان پهلوان محمد و دیگر اتابک مظفر الدین قزل ارسلان عثمان و اتابکان آذربایجان فرزندان اتابک ابی بکر بن محمد جهان پهلوانند».

داستان روی کار آمدن و اتابکی ایلدگز بس دراز است او بسال ۵۴۰ در دربار سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه مردی بانفوذ بود و بنا بنوشته راوندی «عبدالرحمن میخواست که بجانب گنجه و آران رود از سلطان درخواست تا شمس الدین اتابک ایلدگز را و خاصیک و بهاء الدین قیصر را با او بفرستد که از ایشان ایمن نبود که در حضرت باشند».

پس از وفات سلطان مسعود ملک‌شاه بیاری امرای آذربایجان بخصوص اتابک ایلدگز و اتابک ارسلان ابه و دیگران روی کار آمد . . . در نتیجه حوادث بعدی امرای آذربایجان مدتی از سلطان محمد بن محمود نایمن و از قتل خاص بک پلنگری ناراضی بودند : « و در آن وقت که سلطان مسعود از دنیا برفت و ملک‌شاه پیادشاهی بنشست سلیمان‌شاه که هفت سال از دست برادر بقلعه فرزین محبوس شده بود بتدبیر کوتوال قلعه امین‌الدین مختص از قلعه بزیر آمد و به آذربایجان رفت و امرای اطراف را بدست آورد. چون اتابک ایلدگز و ارسلان ابه . . . چون سلطان محمد خاصبک را برداشت سلطان سلیمان با آن لشکر روی بهمدان نهاد . . . سلیمان بالشکری گران بدرهمدان رسید و کوه و صحرا از لشکر بیوشید . . . مملکت سلیمان عظمتی یافت . . . »

در نتیجه حوادث بعدی پس از اینکه سلیمان از بی‌ثباتی خود موفقیت را از دست داده و از رشید جامه‌دار والی اصفهان ناامید شد روی به بغداد نهاد . « بعد از مدتی خلیفه‌المقتفی بامر الله او را تربیت کرد و برگ بساخت و بسطنت نامزد کرد و از بغداد بجانب آذربایجان رفت و از در خیمه اتابک ایلدگز باز شد و آقسنقر پیروزکوهی از اینانج متوحش شده بود هم با ایشان بود اتابک را ضرورت افتاد معاونت کردن . . . لشکری بسیار انبوه شد . چون خبر به سلطان محمد رسید از در همدان با لشکری روی بدیشان نهاد و اینانج در خدمت بود بکنار ارس مصاف دادند . . . سلیمان بموصل افتاد و اتابک از کرده عذرها خواست . سلطان محمد او را استمالت کرد و بنواخت تا پس را اتابک پهلوان در خدمت سلطان بعراق فرستاد و سلطان چون از آذربایجان ایمن شد در آخر سنهٔ خمسین و خمس مایه روی ببغداد نهاد و بقصر قضاة بمدت یکماه توقیف کرد چه موفق گردباز و قول کرده بود که زین‌الدین علی کوچک را از موصل بمدد آورد و بعد از آن بناحیت

بت و رازان در آمد و جایی خاص یافتند بر آب دجله بگذشتند و زین الدین علی بالشکر آراسته و انبوه برسید و بدر بغداد آمدند . . . کار بر شهر تنگ بود یکمن بار در شهر نمی شایست بردن ناگاه خبر رسید که ملکشاه با اتابک ایلدگز بدر همدان فرود آمد و این خبر زودتر در شهر بود. چه این کار با استدعای ایشان بوده بود. لشکر از جهت نان و خان و مان ده گان و بیستگان در گریختن آمدند . . .»

راوندی پس از شرح این حوادث می نویسد: «و چون سلطان به پنج منزلی همدان رسید اتابک باز گردید. ملکشاه تنها بماند بخوزستان راند و سلطان بکوشک همدان فرود آمد سعی ضایع ورنج حاصل و خزانه تهی، بعد از آن نهضتی نکرد . . . افتان و خیزان می بود . . . بعد از وفات سلطان محمد بن محمود امرای بزرگ که بدرگاه حاضر بودند مصلحت دیدند که کس بخواندن سلطان سلیمان بموصل برود . . . اتابک قطب الدین مودود او را با ابهتی و سازی تمام گسیل کرد . . . سلطان سلیمان دوازدهم ربیع الاول سنه خمس و خمسين و خمس مایه بدار الملک همدان رسید . . . و امر از جهت استمالت جانب اتابک ملک ارسلان را که پیش او بود ولی عهد کردند و به خطبه و سکه نام او در آوردند» .

رشیدالدین ضمن بحث از این حوادث می نویسد: «و چون اتابک ایلدگز رکن معظم ترین در تاسیس ملک و دولت و پادشاهی بود، و این بنیاد بی مشورت او نهاده بودند، قرار بر آن افتاد که خطبه سلیمان شاه مردف باشد بولایت عهدی ملک ارسلان تا تألیف جانب اتابکی اندر آن امر و تعطیف رای او حاصل باشد» . . . «گرد بازو به سبب اختلافی که با امرای و وحشتی که داشت کس به اتابک ایلدگز فرستاد و او را بر آمدن و آوردن

ملك ارسالان تحریص کرد. تا سلطان سلیمان خبر شد که امر از او متوحش اند و ارسالان را خوانده اند، کس فرستاد که اگر چنانک مرا نمی خواهید از من بشما رنجی نرسید بگذارید تا چندان اهبت و برگ که از موصل آورده ام برگیرم و بروم باقی حکم شماست . . . تا اتابک ایلدگر و سلطان ارسالان بیامد در آخر رمضان سنه خمس و خمسین و خمس مایه و سلطان ارسالان بر تخت نشست . . . باروی کار آمدن سلطان ارسالان سلجوقی ورق تازه ای در زندگی سیاسی خاندان اتابکان آذربایجان باز میشود . . .

از اینگونه نوشته های تاریخ نویسان باین نتیجه می رسیم که اتابک ایلدگر پیش از اینکه بمقام شامخ اتابک اعظمی برسد و حاکمیت را در عراق عرب و عراق عجم هم عملاً بدست گیرد بیش از شانزده سال تمام مصدر امور مهم سیاسی بوده و بی رأی و تصمیم او در خلافت بغداد و دولت سلجوقیان عراق هم امری قوام و دوام نداشته و دربار سلجوقیان عراق و خلافت بغداد بنخواستهای قوای سیاسی در آذربایجان خواهی نخواهی گردن می نهاد و این قوه و اراده سیاسی بهر دو نیروی متقابل مناسبت دقیق و حساب شده ای داشته است .

تا روی کار آمدن ارسالان شاه و اتابک اعظم شدن ایلدگر در نوشته های خاقانی به اسم اتابک شمس الدین ایلدگر و فعالیت های وسیع سیاسی او صریحاً اشاره ای نشده و او در ضمن بعضی از آثارش بطرز ایهام آمیز و جسته و گریخته باین حوادث اشاراتی دارد . تا روی کار آمدن ارسالان شاه و اتابک اعظم شدن ایلدگر رغبت خاقانی خواهی نخواهی در جهت مخالف خواستهای ایلدگر دور میزد و شاید موقع گیری شاعر درباره بعضی از مسائل سیاسی با موقعیت جغرافیائی شروان و موقع گیری دولت خاقانیّه شروان

بستگی داشته، زیرا که او در این سالها دیر مخصوص خاقان اکبر منوچهر خاقان شروان بود و به اساس سیاست داخلی و خارجی شروان شاهان بستگی و آگاهی همه جانبه داشت و یکی از مبتکران فعال آن سیاست بود.

خاقانی بخانواده طغان یورکهای آغاچریان خلخال از سنین جوانی خیلی نزدیک بود. او در یکی از اشعارش که بی گمان در جوانی نوشته راجع بکشته شدن عبدالرحمن طغان یورک حاجب خاص و اتابک پسر سلطان مسعود بدست شومله ترکمان که او هم چون ایلدگز یکی از سه سرکرده هم از سلطان مسعود در مسئله تشکیل قتل عبدالرحمن بود: («امرائی که با عبدالرحمن رفته بودند همه بندگان یکدل و جان سپار و از سگالش عبدالرحمن و بوزابه آگاه و بسطان گفته که هر گاه که دست یابیم بردشمن ملك ابقا نکنیم»). آگاهی دقیقی بدست میدهد. در منابع تاریخی ماه و روز قتل عبدالرحمن بروشنی معلوم نیست. آنچه از نوشته رشیدالدین وراوندی برمی آید این است که این حادثه پیش از عید فطر سال ۵۴۰ در ماه رمضان اتفاق افتاده: «و چون خبر قتل او به بغداد عباس بشنود، با خلیفه مقتفی مقرر کرد که روز عید چون سلطان بصره بنماز آید او را بگیرند». نوشته خاقانی این تاریخ را بوضوح تمام بدست میدهد:

هم شوله بود کو پس شوال زخم زد بر تارک مبارک پور طغان نیرک

راوندی در این باره بطور گذرا بحث کرده و نوشته است: «تایک چند خبر به بغداد رسید که عبدالرحمن را بر آن سوی گنج که لشکر بشمکور می فرستاد بکشتند». نوشته رشیدالدین فضل الله مکمل تر است: «و چون بگنج رسیدند بتاختن کرج اتفاق کردند... بحدود شمکور و قلعه آسمان بین رفتند در آن میان فرصت یافتند و عبدالرحمن را بکشتند».

در «تحفة العراقین» هم خاقانی بی آنکه نام ایلدگز را بمیان آورد بمخالفین سلطان محمد بن محمود تاخته و بعقیده بعضی ها در ایات ذیل خاقانی تلویحاً از شمس الدین ایلدگز و از مناسبات و علائق سیاسی او با سلطان محمد و از جنگ و شکست کنار رودخانه ارس سخن بمیان آورده و نوشته است:

کرده است به تیغ هندوی زاد	اقلیم عجم هدایت آباد
زان هندو شد عدو نکون سر	چون هشت بحرف هندسی در
تا هندوی تو ز جمع اشار	گشته است چو زنگی آدمیخوار

در «تحفة العراقین» شاعر از دیدار خود از معسکر سلطان محمد بن محمود و از مدح او گفتگو میکند:

جان کرده سبیل مدح سلطان	رانده خط لایباع بر جان ...
آئی به پناهگاه عالم	لشکر گه پادشاه اعظم ...
پیشانی ملک یافت مقصود	از داغ محمد بن محمود ...
چون یافتی اتصال درگاه	هجرت کنی از معسکر شاه
راه همدان بدیده پوئی	هذا البلد الامینش گوئی

برای تصور عمومی از جریان حوادث این دوران تکرار قسمتی از نوشته های راوندی بجای خواهد بود: «سلطان محمد چون از آذربایجان ایمن شد در آخر سنهٔ خمسین و خمس مایه روی بیغداد نهاد و بقصر قضاة مدت یکماه توقف کرد ...». اگر تنها به راوندی تکیه کنیم و تواریخ نوشته های او را بی چون و چرا درست بدانیم در این حال دیدار شاعر از معسکر شاه مصادف با رمضان سال ۵۵۱ هجری قمری بوده و خاقانی پیش از این هم نمی توانست از معسکر شاه که بنا بنوشته خاقانی درس راه همدان و بقول تاریخ نویسا در پنج فرسخی آن شهر بود دیداری کند. چنانکه

دیدیم سلطان محمد بسال ۵۵۰ در آذربایجان بود و در اوایل سال ۵۵۱ بغداد را محاصره کرده و بنا بر نوشته عماد کاتب در صفر سال ۵۵۲ تا قافله حجاج بیغداد رسیده شهر در محاصره بوده است: «و فی صفر سنه ۵۵۲ وصلت قافله الحج فوجدوا دار الخلیفة محصورة». سلطان محمد تا خبر الغار اتابک ایلدگرا بسوی همدان شنیده باشتاب و دست پاچگی تمام و گریزان و مضطرب خود را بهمدان رسانید،: «و چون سلطان بر پنج منزلی همدان رسید اتابک باز گردید و ملک شاه تنها ماند و بخوزستان راند و سلطان بکوشک همدان فرود آمد... سعی ضایع ورنج حاصل و خزانه تهی، بعد از آن نهضتی نکرد و تا بذی الحجّه سال ۵۵۴ درگذشت. از ضربه‌ای سیاسی که در خلال محاصره بغداد از اتابک خورده بود نتوانست خود را تا آخر عمر جمع و جور کند...

اگر تنها باین ارقام و اخبار و حوادث تکیه کنیم باید قبول داشته باشیم که: خاقانی در عید فطر رمضان ۵۵۱ در معسکر سلطان بحضور شاه سلجوقی محمد بن محمود رسیده تا بذی الحجّه ۵۵۱ زیارت خانه کعبه و به شهر مکه برسد چندی در عراق عرب و عراق عجم و در راه حجاز بوده است. در نوشته‌های خاقانی از محاصره عملی بغداد خبری نیست.

در آن زمان از شروان تا بمکه و بالعکس «سه ماهه» راه بود:

سه ماهه سفر هست چل ساله رنج که از تیه موسی برون آمدیم

بودن خاقانی در آخر رمضان در معسکر شاه و مدح گفتنش در حق سلطان محمد بن محمود بمناسبت عید فطر از کلیاتش معلومست. در این ماهها سلطان محمد باوضاع سیاسی عراق مسلط بود و بنا بنوشته تاریخ-نویسان در این ماهها در عراق «امن و امان» و آسایش بوده و شاید سلطان

بعد از محاصره بغداد از روی احتیاجات حربی و کشوری بارها بمعسکر خود درهمدان برگشته و باز بجانب نیروهای متخاصم شتافته و در تمام طول مدت محاصره حضور نداشته و تا شروع محاصره بغداد او از سال ۵۴۸ هجری مشغول تدارکات لازم برای این اقدام بوده است. نوشته راوندی مدلل این مدعاست: «امیرالحاج مسعود بلال... سلطان را گفت ما را از خداوند چیزی چاره نباشد که اگر امیرالمؤمنین بنفس خویش نهضت کند امرادر مقابل او نایستند از این دو ملک که در تکریت اند یکی را رخصت باید داد تا در مقابل مهدخلیفه بدارند...». چون خاقانی «تحفة العراقرین» را بعد از عودت از سفر مکه سال ۵۵۲ نوشته و زبده خاطرات زندگی را بقلم آورده از محاصره بغداد سخنی نگفته و از دشمنان سلطان در «جمع اشرار» سخن بمیان آورده است.

آنچه از نوشته تاریخ نویسان برمی آید این است که در محاصره بغداد نیروهای خلیفه و سلطان محمد هر یک دچار محظوراتی شده و قادر به اقدام قاطعی نبوده اند. در نیروهای خلیفه «سلطان را از اندرون عشوه ها می دادند قومی از امرای خلیفه که فلان روز فلان دروازه می گشاییم و بخدمت می آئیم». و در نیروهای سلطان «موفق گرد بازو را بایسران قیماز نقاری بود بدین سبب در جنگ تهاونی می رفت...». راوندی ضمن بحث از عقب نشینی و گریز سلطان و پایان محاصره بغداد می نویسد: «ناگاه خبر رسید که ملکشاه با اتابک بدر همدان فرود آمد و این خبر زودتر در شهر بود چه این کار با استدعای ایشان بوده بود لشکر از جهت نان و خان و مان و بیستگان در گریختن آمدند... و اگر چه زشت برخاستنی بود لشکر بغداد را چندان قوتی نبود که بر اثر بیامدندی». شرح و بررسی این حوادث آن

نتیجه‌ها را یکبار دیگر تأیید می‌کند که: نفوذ اتابک ایلدگز و قوای سیاسی در آذربایجان در دارالخلافة بغداد و همدان از سالیان دراز شاخص و حل‌کننده بوده و کنکاش امرای عراق با اینانج راجع به برداشتن ملک‌شاه و سلطان سلیمان و سایر حوادث دلیل بارزی بر صحت این مدعاست. این میرساند که در آن سالیان نیز قوه قاطع سیاسی و استقامت دهنده نیروها قوای سیاسی موجود در آذربایجان و ریش سفید آن اتابک ایلدگز بوده‌است.

خاقانی بمناسبت عید فطر قصیده‌ای بمطلع «مرغ شد اندر سماع رقص‌کنان صبحدم...» نوشته و به سلطان محمد سلجوقی تقدیم داشته‌است. در این قصیده خاقانی راجع بمحاصره بغداد و مناسبات سلطان محمد بدارالخلافة و راجع بفعالت سلطان سلیمان و ملک‌شاه و شاید راجع به بردن ارسلان بن طغرل از قلعه تکریت بمحاصره دارالخلافة سر بسته و ایهام آمیز اشاراتی دارد. با اینکه او در این شعر اسمی از ایلدگز نمی‌برد پیداست که اتابک در تمام این حوادث دستی فعال و حکمی قاطع داشته و با استعداد سیاسی عجیبی از اختلافات و ضدیت‌های نیروهای موجود سیاسی باچابکی و چیره‌دستی تمام به نفع مقاصد خود استفاده کرده‌است. خاقانی در این قصیده از مناسبات خود با سلطان محمد نیز بحث کرده و مسئله استخلاص خراسان را طرح می‌کند. در اشعاری که چندی بعد در حق سلطان محمد نوشته مسئله ابن‌خازو و خراسان را متمادیاً پیش می‌کشد. بی‌گمان این خواستهای سیاسی شاعر ناشی از منافع سیاست خارجی دولت شروانشاهان و اتابکان بود. با اجرای این خواستها خطر نیروهای سلطان محمد بسرحدات دولت اتابکیه و دیگران بخودی خود منتفی می‌شد. مشابه این خواست و سیاست را چند قرن بعد سرپرستان دولت عثمانیه به صفویان و سردستگان جلالی‌ها

راجع بغزوات درهندوستان تکلیف می کردند ...

۱. در طلبت کار من خام شد از دست هجر

چون سگک پاسوخته در بدرم لاجرم ...

خلق دو قولی شدند بهر شب عید را

بر دو گروهی خلق ماه نو آمد حکم ...

عم پدربها نمود در حق مختار حق

کرده مختار بین در حق فرزند عم ...

ملك خراسان تراست در کف اغیار غضب

موسی ملکیت تویی گرگک شبان غنم

غبین بود گنج عرش خازن او اهرمن

ظلم بود صدر شرع حاکم او بوالحکم

آخر خر کس نکرد روضه دار السلام

کس جل سگک هم نساخت خلعت بیت الحرم

۲. ایران و ترک رسمی، ابنخاز و روم نعمی

ذمی هزار بقعه، رسمی هزار لشکر ...

خاقانی در قصیده‌ای که بر دیف «اصفهان» بسال ۵۷۳ بعد از وفات اتابک

اعظم ایلدگز نوشته در ضمن بحث از ملاقات خود با جمال الدین موصلی

بسال ۵۵۱ در موصل و یاد احسان و ایادی او در حق شاعر بمناسبات خود

با اتابک ایلدگز نیز اشاراتی دارد. از این جا معلوم میشود که خاقانی در

سال ۵۵۱ تا بخدمت جمال الدین موصلی رسیده بر اهنمائی و دلالت او با

زین الدین علی سیاستمدار و سرکرده مشهور که در تواریخ به علی کوچک

ویا به علی اصغر مشهور است و در محاصره بغداد بخواهش گردباز و طرف

سلطان محمد را گرفته بود و با اتابک اکبر و با سلطان سلیمان که پس از شکست سال ۵۵۰ در کنار رود ارس در موصل بود ملاقات کرده و بنا بقول جمال‌الدین «ثنای صفاهان» را به پیش اتابک اعظم و به زین‌الدین علی اصغر ره آورد برده و خاقانی را حضوراً در پیش سلطان سلیمان ستوده است. تا بحال مقصد شاعر از «علی اصغر» معلوم نبود که کیست و ما در این جا برای نخستین بار محتوی قول شاعر را بازگو کردیم.

در دیوان خاقانی شروانی، چاپ آقای دکتر ضیاالدین سجادی، قصیده ایست بر لوحه مدح سیف‌الدین فرمانفرمای شماخی و ابوالمظفر شروانشاه و بردیف «نماید». هویت سیف‌الدین در دست نویس‌های معتبر دیوان خاقانی باشکال مختلف آمده است. دست نویس «دیوان خاقانی» نسخه کتابخانه مجلس عنوان «در مدح سیف‌الدین صاحب موصل گوید» را دارد. در دست نویس کتابخانه ملی پاریس سرلوحه‌ای بعنوان «در مدح ملك الملوك المغرب سیف‌الدین دارای در بند گوید» مندرجست. راجع به هویت سیف‌الدین اتابک منصور... ملاحظات مختلفی اظهار شده. استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در «سخن و سخنوران» می نویسد: «سیف‌الدین اتابک منصور حکمران شماخی نژاد و آغاز و انجام شهر یاری وی پدید نیست و در بعضی از نسخ (مقصود نسخ هند) دیوان خاقانی ابیاتی است که در آنها سیف‌الدین «سر آل بهرام و خاقان اکبر» خوانده میشود. اگر این بیت‌ها الحاقی نباشد او هم یکی از خاندان شروانشاهان خواهد بود».

این مسلم است که سیف‌الدین اتابک منصور در شروان فرمانفرمایی و با سلجوقیان پیوند داشته. چه خاقانی او را شاه شروان و افسر آل سلجوق میخواند ولی زمان حکومتش نامعلوم است. در «دیوان خاقانی» بیش از یک چاهه بنام وی نیست. این قصیده دو ممدوح دارد. با اسم اخستان و

اتابك نوشته شده و تکیه اساسی روی شخصیت اخستان و کار و اندیشه او می باشد و از سیف الدین اتابك نیز اسمی برده شده . استاد بدیع الزمان شاید از روی تکیه به متن دیوان خاقانی چاپ هندوستان تمام شعر را بدون در نظر گرفتن مضمون متن آن که در چند جا از اخستان و از فعالیت اوسخن بمیان آمده تمام قصیده را با اسم اتابك گرفته عناوین « سر آل بهرام و خاقان اکبر » که مخصوص اخستان است از نظر مؤلف مذکور بدور مانده و گویا سر لوحه قصیده در مواردی مورد تغییرات و تحریفاتی واقع شده و در متن قصیده از حکمرانی و « فرمانفرمائی » اتابك در شران و شماخی خبر و سخنی نیست . از اتابك چون مهمان محترم اخستان خاقان عادل و با قدرت شران سخن بمیان آمده است .

بر تلس و ویل چه وسکی و دیگران راجع بهویت ممدوح خاقانی و سر لوحه قصیده و تاریخ تحریر آن ملاحظات نادرستی دارند . استاد احمد بیک آتش در مقاله ای که بعنوان « خاقانی شروانی » در « قاموس الاسلامی ترکی » چاپ کرده از این قصیده نیز بحث نموده و بعقیده ایشان اتابك اعظم ایلدگز لقب سیف الدین را نیز داشته و این شعر با اسم اتابك اعظم ایلدگز و اخستان نوشته شده . ملاحظات احمد بیک درست است . تاریخ تحریر و علت سرودن این قصیده تا بحال چنانکه شاید و باید مورد بررسی قرار نگرفته و از گفته های خاقانی تاریخ تحریر آن را می توان دقیقاً معین نمود . شاعر در این قصیده « از زبان دیدنش از زبان خود » سخن بمیان آورده و این گونه ملاحظات : مدافعه آزادی فکر و اندیشه و گفتار و تکیه بیشتر بر روی این حقوق بشری بیشتر از پیش ویژه سالهای ۵۶۵ تا ۵۷۱ زندگی شاعر است :

۱. رباب از زبانها بلا دیده چون من بلایند آن کو زباندان نماید
۲. لگام فلک گیر تا زیر رانت کبود استری داغ بران نماید

در این جا صحبت از تابع بودن اخستان و «فرمانفرمائی» سیف‌الدین نیست. چنانکه از متن قصیده برمیآید سیف‌الدین اتابک «سر خسروان افسر آل سلجوق» بیدار اخستان برای دید و بازدید سیاسی بشماخی آمده است. سیف اگر «سر خسروان» «سپه‌دار اسلام و سائس تر از آل سامان است» اخستان «شهنشاه اسلام تاج سر آل سامان، سر آل بهرام و جهاندار» می باشد. اخستان خاقان کبیر شروان دارای ارتش منظم و مجهز و صاحب خواستهای مستقل سیاسی و دولتی است. عنوان قصیده بامضمون آن جور در نمی آید.

سیف‌الدین ،

سر خسروان افسر آل سلجوق که سائس تر از آل سامان نماید...
 شهنشاه اسلام خاقان اکبر که تاج سر آل سامان نماید
 سپه دار اسلام منصور اتابک که کمتر غلامش قدر خان نماید

اخستان ، در تمام قصیده حکمداری است توانا و مستقل. آنچه شاعر می گوید فی البداهه و از واقعیات است. او از قدرت حربی و سیاسی شروان و از فرهنگ قدیم و پیشرفته آن گفتگو دارد و از جان و دل و آگاهانه مدافع منافع دولت خاقانیه شروانشاهان است. مطالب سیاسی را در موارد مقتضی سر بسته و با ایهام تمام مطرح کردن یکی از ویژگیهای سخن شاعر بوده و نیروهای سیاسی معارض را بنحو غیر محسوس باهم روبرو کردن و از آن به نفع دولت شروان بهره برداری نمودن یکی از خصوصیات دیرینه سیاست خارجی شروانشاهان می باشد :

سر آل بهرام کز بهر تیغش سر تیغ بهرام افسان نماید

سکنند جهادی خضر اجتهادی که خاک درش آب حیوان نماید
 جهاندار شاه اخستان کز طبیعت کیومرث طهمورث امکان نماید...
 فلک بر در او چو چوب در او سکی حلقه در گوش فرمان نماید...
 در ایوان شاهی در دولتش را فلک حلقه و ماه سندان نماید...
 ز گلشکر لفظ و تفاح خلقش شماخی نظیر صفاهان نماید
 شاعر از عدوی اخستان سخن بمیان آورده :

- ۱- تن قلعه‌ها پیش پولاد تیغش چو قلعی حل کرده ارزان نماید...
 - ۲- مزورپزدخنجر گوشت خوارش عدو را که بیمار عصیان نماید
- خیالی که بندهد عدو را عجب‌نی
 که سرسام سوداش بحران نماید

و این پس از حوادث سال ۵۷۰ می باشد :

تف تیغ هندیش هندوستانی علی‌الروس در روس والان نماید
 اخستان سالهاست که برمسند شاهی تکیه زده و با نیروی داخلی
 شروان مخالفینش را از میان برداشته :

از آن‌گه که بالغ شد اقبالش او را عروس ظفر در شبستان نماید
 تکیه بیشتر در روی آ باد شدن شماخی، تکیه بر روی قدرت نظامی
 و کشوری اخستان در اشعاری که شاعر در اواخر ده ساله اول حکمرانی
 اخستان نوشته بیشتر به چشم می خورد. در این سالیان سالها از « توبه
 شاعر » گذشته است :

چو آبستانان عده روز بس کن در آ ر آنچه معیار مردان نماید
 شعر و شاعری او در پختگی و تکامل بحد اعلا رسیده و در طرز
 نگارش او و در اندیشه بدیعی و فکری او تکامل کیفی همه جانبه بچشم
 میخورد و خود او پیش از هر کس دیگر بر این موفقیت متوجه می باشد :

مرا بین که آیات ایات مدحش نه تعویذ جان حرز ایمان نماید
 بدیهه همی بارم از خاطر این در کزو سمعها بحر عمان نماید ...
 بلی نخل خرماى مریم بخرند بر آن نخل مومین که علان نماید
 چنانکه از نوشته خاقانی برمی آید اخستان و دولت خاقانی^{۱۱}
 شروانشاهان در اوآن تحریر این قصیده از هر جهت بر اوضاع داخلی و
 خارجی مملکت تسلط داشته و در منطقه دارای حرمت و صاحب نفوذ
 کامل سیاسی بوده است. بی شك این حال و احوال بماههای پس از فتح
 ۵۷۰ بیشتر صدق می کند. از این جا می توان گفت که این قصیده پس از
 فتح نیروهای اخستان بسال ۵۷۰ هجری و پیش از جنگ نیروهای اتابکیه
 با ابخاز بسال ۵۷۱ نوشته شده زیرا که اتابک پس از فتح ابخاز فرصت آن
 را نداشت که بشروان بیاید. بعد از فتح ابخاز زنش مرده و خود سی روز
 بعد از وفات زنش زیسته و اگر آمدنش بشروان بعد از این جنگ بود لابد
 در شعر خاقانی اشاره ای بدان میرفت. چنانکه میدانیم اخستان چندی بعد
 از فتح ۵۷۰ برای تمشیت کارهای دولتی ابخاز از راه شکی با ابخاز شتافته
 و بعد از تمشیت امور جمهور شروان برگشته و ما در مقاله ویژه ای برای
 نخستین بار از این حوادث به تفصیل سخن گفته ایم. در این جا صحبت شاعر
 از «عدوی اخستان» است.

شاید ایلدگز پیش از جنگ با ابخاز برای تهیه شرائط مساعد برای
 جنگ با ابخاز بشروان آمده و خاقانی در پذیرائی دولتی که بافتخار اتابک
 در حضور خاقان شروان برپا بوده شرکت داشته و بداهتاً این شعر را سروده
 و مقصد از اتابک اعظم بغیر از ایلدگز کس دیگری نمی تواند باشد. زیرا
 خاقانی در اواخر سال ۵۷۱ شروان را ترك کرده و در دوران اتابکی پسران

ایلدگز بشروان باز نگشته است. در این قصیده قدرت ادبی و مهارت و حاضر جوابی سیاسی شاعر بوضوح تمام بچشم میخورد.

روابط سیاسی و دوستی خاقانی با جهان پهلوان پسر مدبر و ارشد ایلدگز تا بحال چنانکه شاید و باید مورد بررسی قرار نگرفته و برای بررسی آن اسناد و مدارک لازم و کافی نیز در دست نبود. در دیوان خاقانی قطعه‌ایست بردیف «اوست» و این شعر را خاقانی به جهان پهلوان نوشته و در آن از روابط دیرین دوستی شاعر با جهان پهلوان مطالبی بدست میدهد. شادروان احمد بیک آتش دانشمند شهیر ترک در مقدمه‌ای که بعنوان «یک نسخه دست نویس تازه از منشآت خاقانی» در نخستین کنگره ایران-شناسان منعقد در تهران ایراد نمودند در ضمن بحث از مدلول و مضمون نامه‌های نو یافته خاقانی شروانی از نامه‌ای که شاعر به جهان پهلوان نوشته و در کتابخانه سلیمانیه استانبول بخش شهیدعلی پاشا بشماره ۲۷۹۶ نگهداری میشود سخن بمیان آورده می نویسند: «برگ ب ۸۵-۸۶ نامه‌ایست که خطاب به جهان پهلوان نوشته شده است. این شخص از اتابکان آذر بایجانست و در سالهای ۵۶۸ - ۵۸۲ هجری (۱۱۷۰ - ۱۱۸۶) حکمران آذر بایجان بوده است. خاقانی در این نامه میگوید که بختیار نامی را که یکی از شاگردان خود اوست فرستاده است. از جهان پهلوان خواهش می کند که بوزیر خود عزالدین امر نماید تا قرض بختیار را از لطف الدین شهر آشوب تحصیل کرده او را نیز نزد خاقانی برگرداند». متن این نامه برای نخستین بار از طرف آقای محمد روشن ضمن «مجموعه منشآت خاقانی» در تهران بچاپ رسیده و میکروفیلم دست نویس آن بامساعدت قبلی مرحوم آتش و بدستگیری مدیر کتابخانه سلیمانیه و جناب آقای بایرام اوغلی بدست این

جانب رسید و آقای محمد روشن از راه لطف و مرحمت يك نسخه از «منشآت خاقانی» را ضمن نامه محبت آمیز دانشمند محترم استاد پرویز خانلری برایم فرستادند. در نوشتن این مقال از متن «منشآت خاقانی» نسخه کتابخانه لالا اسمعیل استفاده شد و متن ترتیبی آقای محمد روشن نیز درمقد نظر بود.

تاریخ تحریر این نامه دقیقاً معلوم نیست. چنانکه از متن آن برمیآید خاقانی سالها پیش از تحریر نامه با جهان پهلوان روابط دوستانه نزدیک داشته و جهان پهلوان از هر جهت حمایه‌گری خود را از شاعر مضایقه نمی‌نموده است: «خادم مخلص کی از زمین مذلت بآسمان عزت رسانیده آن حضرت است آستان معلی را کی آسمان زمین او زبید آسمان وار همه تن کمر شده بیرگار دهان و نقطه دل چون پرگار بگناه نقطه نهادن زمین می‌بوسد و سلام و خدمت چند آنک در جگر آسمان ننگیند و سده زمین بر نتابد علی التواتر می‌فرستد». نامه پس از سکونت شاعر در تبریز و در سالهای واپسین زندگی جهان پهلوان نوشته شده و در تحریر آن خاقانی نزدیک بهشت سال داشته و دارای حوزه درس و تدریس بوده و شاید نامه از تبریز به همدان و نزدیک بسال ۵۸۰ هجری قمری نوشته شده است. چنانکه در مقدمه احمد بیک آتش هم گفته میشود خاقانی یکی از شاگردان خود را که بختیار نام داشته «پیش بارگاه معلی» فرستاده و بختیار بزبان حال از مکارم اخلاق جهان پهلوان التماس دارد که به صدر اجل عزالدین اشاره کند که طلب شاگرد او را از لطیف‌الدین شهر آشوبی که او نیز از برآوردگان جهان پهلوانست گرفته و در حال وسائل عودت بختیار را بوطن فراهم آورد. در ضمن سطور نامه بشاکر بودن خود از آثار ایادی و احسان لسان جهان

پهلوان اشاره کرده میخواهد شاهد رعایت عدالت او در این جا نیز باشد . طرز مراجعت خاقانی بمراد شاخصی چون جهان پهلوان حاکی از نفوذ شخصیت ممتاز شاعر در درگاه جهان پهلوانست . در سطور ذیل شاعر بسال عمر و مشغولیت و بچگونگی امرار معاشش نیز اشاراتی دارد : «اگر قضیت نهال امنیت نم و نمایی داشتی خود بجای این خدمت خادم بودی . پس چون این مرام و مراد کی سعادت عظمی و نور اعظم در آن مندرج است وقت را از دست بر نخاست و از پای بر نیامد باری اگر ستاره عمر بر اوج روزبهی گذری داشتی و بیت الحیوة چون بیت المال از نقد سعود آسمانی صفر نبودی شایستی که صورت بخت هدهدی کردی و کبوتری نمودی و نامه شوق آمیز خادم را بیارگاه معلا مجلس عالی رسانیدی پس چون خادم را صورت بخت یاری نداد اینک بخت یار نامی را که از شاگردان خادم باشد پیش بارگاه معلا فرستاد که تا با کوره خدمت رساند» . «با کوره خدمت» شاعر نامه و قطعه ایست که همراه و بدست شاگردش بخدمت جهان پهلوان فرستاده و متن آن در «دیوان خاقانی» مندرجست و ما بجای خود از آن گفتگو خواهیم کرد . مضمون آن بامندرجات نامه هم آهنگ است و بی گمان قطعه و نامه در زمان و شرائط واحدی نوشته شده . هویت عزالدین وزیر را که خاقانی باعناوین بلندی چون «نظام الملک ممالک ایران» از آن سخن بمیان آورده می توان بیاری نوشته های شاعران دربار اتابکان و دیگر منابع تاریخی و ادبی معین نمود . این شخص مقام صدراعظمی را داشته و در این عصر شهر آشوب مشهوری است که قرآن را نیز تفسیر کرده و تا آنجا که بخاطرم هست مرحوم میرزا محمد علی مدرس تبریزی در ریحانة الادب . . . از آن گفتگو کرده است . در قطعه ای که در ختام این نامه آمده احساسات و

علائق صمیمی و دوستانه شاعر نسبت بدرگاه جهان پهلوان بخوبی منعکس می‌باشد :

ز زعفران رخ ظالمان کند گه عدل
حنوط جیفه ظلمی که سر بریده اوست...
به پیشکاری مهرش همه تنم کمر است
بسان بند دواتی که پیش دیده اوست
ولی دل از (سر) سرسام غم بفرقت او
زبان سیاه‌تر از کلک سر کفیده اوست
چه گویم از صفت آرزو که قصه حال
نگفته من بزبان از دلم شنیده اوست

خاقانی در موارد دیگر نیز از جهان پهلوان سخن بمیان آورده و چنانکه خواهیم دید از فحوای سخن شاعر برقرار بودن روابط دوستی و وداد و ارسال و مرسل از دیرگاه بخوبی محسوس و مشهود است . شاید بعد از این اسناد و مدارک دیگری کشف شود و به بررسی و روشن شدن مسائل مربوط کمک کند .

در نامه‌ای که خاقانی سال ۵۷۳ هجری قمری بعد از مراجعت از ری و بهبودی در تبریز بدو دامادش مشیدالدین و شهاب‌الدین نوشته اطلاعات مهمی درباره مسافرتش بری که مقصد خراسان داشت بدست داده و ما در نوشته‌ای که عنوان «خاقانی و آرزوی سفر خراسان» را دارد و در «نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد» چندی پیش چاپ شده از آن بطور همه جانبه بحث کرده‌ایم. خاقانی ضمن گفتگو از علت ممانعت دواپردولتی ری از حرکت وی بطرف خراسان تمام موانع را مربوط «به‌مثال» - بحکم

اتابک اعظم میدانند که بوالی ری فرستاده و در آن اکیداً رفتن خاقانی را بخراسان قدغن کرده بوده است. «و چون قافلۀ حاج خراسان و ماوراءالنهر بعد از مدت انتظار سپری شدن بجانب ری مراجعت کرد این غریب نیز بجانب خراسان شدن را اندیشه جزم و عزم درست گردانید و در وقت مثال معلا از حضرت پادشاه جهاندار و خسرو کیان گوهر کاسر الاکسره قاحم القیاصره ملک الملوک الامم اتابک اعظم نصره الله و اظفره چون حکم اتی امر الله بوالی ری رسیدگی فلان را بخراسان شدن بهیچ حال جواز نیست و ندانم کی چه تهمت بدین ضعیف». خاقانی در قصیده‌ای که بعد از آگاهی بمضمون نامه جهان پهلوان بردیف «نگذارند» نوشته علل ممانعت اتابک اعظم را بزبان شاعرانه برشته نظم کشیده است. مناسبات سیاسی موجود مابین خوارزم و خراسان و عراق در این امر دخالت و تأثیر اساسی داشته تا سخن «به درفتنه زدن و راه عصیان گرفتن» شاعر کشیده و خاقانی این اتهامات را رد کرده و نوشته است که: من بخراسان سوی اخوان و پیران خراسان میروم و با امیران آن کاری ندارم. شاید بعد از آگاهی یافتن بمدلول «مثال» اتابک شاعر نامه‌ای بدین مضمون بساطان - بطغرل سوم نوشته و چندی منتظر «حکم زسلطان چه رسد» بوده است ...

از نامه‌ای که بسال ۵۸۰ هجری قمری و چند سالی بعد از سفر ری زمانی که برای چهارمین بهار قصد سفر خراسان داشت از تبریز بقطب الدین ابهری نوشته معلوم میشود که در بین این سالیان (۵۷۴ - ۵۸۰) با اینکه با اعزاز و اکرام تمام در رفاه و آسایش می‌زیسته با این همه دوایر سیاسی مربوطه دولت اتابکان «مثل سایر شاخصین» فعالیت و علائق شاعر را بطور نامحسوس درمد نظر داشته و این ناشی از مناسبات دولتی و اوضاع سیاسی

آن سالها بوده و در عین حال مبین انضباط و انتظام و آگاهی همه جانبه دستگاه دولتی اتابکان می باشد که بفعالیات علمی و مدنی و دینی بعضی از «صدور» دور و نزدیک که در اصل جنبه تخریبی و ضد امنیتی دولتی داشت اجازه و امکان نمیداد و این در دیده برخی ها که بهمه چیز از ورای تعصبات محدود قومی نگاه می کنند بمثابة «فشار و تضییق بر افکار و اعتقادات و رواج تعصبات دینی» جلوه کرده و تکیه بر روی این ملاحظات که خود موضوع بحث جداگانه ای است ما را از مقصد اساسی دور می کند. در نامه به قطب الدین ابهری (نسخه کتابخانه لالا اسمعیل) گفته میشود: «اگر در انفاذ خدمات تهاونی رفت کهتر بانواع معذورست چه بساط مکاتبات و طریق مراسلات را بحضرت صدور شرح الله صدرهم منظوی و مسدود گردانیده است و انقباض نموده چه اگر وقتی بخدمت صدری اصدار خدمتی میرود نواب موافق درگاه ملوک نصرهم الله و حاطهم بر کهتر زبان اعتراض بوجوه دراز می کنند و جریمتی می نهند و می گوید (گویند) که اگر اعراض و تحاشی از مکاتبات با همه جوانب یکرنگست پس توفیق خدمت یافتی (یافتن) باجانبی و فرو گذاشتن دیگر جوانب چه معنی دارد. اگر در این باب از سال قلم کرده شود همانا که طوأمیر بیاض مسوده این فصل باید».

در «دیوان خاقانی» در بخش «قصائد کوچک» شعری بردیف «است» آمده که مبین احساسات معنوی شاعر بدوران آخرین سالهای زندگی اتابک جهان پهلوان بوده و خاقانی در این شعر بچند مسئله مهم اجتماعی و سیاسی تماس کرده و چندی از نتایج اخلاقی و فلسفی خود را بیان داشته است. در این جا روی یکی از آنها که بامسئله مطروح در این مقال مربوط است تکیه خواهیم کرد. مخالفت و مناسبت شاعر در این شعر مربوط با نتایج

عمومی و فلسفی و اجتماعی او از تجربیات زندگیش بوده و مربوط «بهمه آفاق» است :

بخت بدرنگ من امروز گم است	یارب این رنگ سواد از چه خم است
دل‌دل دل ز سر خندق غم	چون جهانم که بس افکنده سم است
بامن امروز فلک را بجفا	آشتی نیست همه اشتم است
شد چو کشتی بکثری کار فلک	که عنانش محل پاردم است
دولت امروز زن و خادم راست	کاین امیر ری و آن شاه قم است
هر که را نعمت و مال آمد و جاه	سفلگی را بعهم کلبهم است
تا به درگاه خدا داری روی	زر آلوده سگ حلقه دم است
باز چون بر در خلق افتد کار	زر بر سفله خدای دوم است
این کرم جستن خاقانی چیست	که کرم در همه آفاق گم است

در ایات پنج و شش مندرجه در بالا خاقانی بیک مسئله اساسی که با امنیت سیاسی و اقتصادی و استواری دولت اتابکان بسیار مربوط بود تماس کرده و چنانکه میدانیم جهان پهلوان در اداره امور دولتی با اینکه درایت و حساسیت و مراقبت کامل داشت و بقول راوندی «کارها را برای و آهستگی کردی» در برآه انداختن امور جمهور و درجا بجا کردن افراد در مشاغل و مقامات دولتی با اینکه موفقیت‌های چشم‌گیر و ابتکارات پر ثمر و جسورانه‌ای داشت با این همه در مورد حساسی با ناکامی بزرگی روبرو شد. نوشته راوندی در این خصوص از جهانی دارای اهمیت خاص می‌باشد. راوندی سالها بعد از خاقانی و بعد از زوال دولت سلجوقیان عراق و ضعف خاندان اتابکیه دست روی همین «سپه» جهان پهلوان که در اصل ناشی از شرایط اقتصادی و سیاسی و مدنی آن دور بود گذاشته می‌نویسد: «اتابک امرایی را که در درج سرکشی بودند با استمالت بدست آورد و برای رشید برداشت

و بندگان خویش را بجای ایشان بگماشت . شست هفتاد علم از بندگان خویش در مملکت نصب فرمود و هر یکی را بشهری و ناحیتی نامزد کرد . بامید آنک چون بندگان باشند فرزندان مرا از خصمان امان دهند ، خود سرهای فرزندان در سر ایشان شد و همان بندگان ملك بر فرزندان او و سلطان منقص کردند و حکم ایشان بسبب اقطاع داری از ولایت و شهرها زائل کردند و هر بنده بر طرفی فرمان روا شد و از اطراف نظر بیگانگان در ملك افتاد و نتایج آن بعد از وفات اتابك ظاهر شد . . . و آن اتابك سعید ملكی معمور از مزاحم دور می دید نمی اندیشید که کار بدین رسد . آرایش مملکت در حال می جست و می گفت در مال همچنین بماند و بزن و فرزند پیوندی عظیم داشت و هر دختری و پسری را میخواست که پادشاه و حاکم ممکن گرداند ، دختران را بملوك اطراف داد و پسران را آئین جهان داری می نهاد و اینانج خاتون که زن او بود برو حاکم بود فرزندان خود را میخواست که پادشاه کند .

خود اتابك «سهو» خود را پیش از هر کس دیگر درك کرد و بی اندازه مکدر شد از شدت احساس در نزد مجرمی بی اختیار گریه سر داد . اما چاره نبود . «اصول اقطاع داری» همزمان با مرکزیت سیاسی عدم مرکزیت شدیدی را نیز در پی داشت . در منابع ادبی و تاریخی از جمله در «لباب الالباب» عوفی از صحنه رقت جهان پهلوان در احساس «سهوش» جسته و گریخته مطالبی مندرجست . . .

اعتراف شاعر در این نیست که چرا زن و خادم را بکارهای حساس دولتی پیش کشیده اند . نارضایتی خاقانی در این است که چرا رسم و اصول مملکت داری بمعنی محتوی سیاسی آن که هر چیز را باید از اول از نتایجش

سنجیدکنار گذاشته شده و کارها از روی حس خویشاوندی و خواجگی و غلامی رو براهست . البته در زمانی که راه یافتن توده مردم به دستگاه دولتی در نقلها و داستانهای عامه با تصادف و با نشستن مرغ دولت بر دوش نماینده مردم بستگی داشت راه یافتن غلامان و زنان در عمل بدستگاه دولتی و اشتراك آنها در امور ولو عدهشان انگشت شمار هم باشد در اصل و در مال کار پیشرفته‌ای بود . پیش کشیدن‌ها بر اساس چه مزیت‌های معنوی و اجتماعی و سیاسی بایستی باشد ؟ این سؤال فکر شاعر را از اول بیشتر بخود مشغول داشته است نه خواجه و یا غلام بودن . «سپه» خود جهان پهلوان ناشی از بکار بستن رسوم و تجربیات دولتی در انتخاب برکشیدگان بود و نتایج «اصول اقطاعداری» به اراده او بستگی نداشت . اتابک پلنگری و اتابک ایلدگز و دیگران از بین این غلامان «و برکشیدگان» برخاسته بودند و خدمات بس بزرگی در زندگی سیاسی مملکت دارند و با خدمات خود تحسین همگان را برانگیخته اند و خود خاقانی از دروگر پسری به مقام دبیری مخصوص خاقان شروان رسیده بود . «سیاست نامه» را بخاطر آوریم . در آن حکایاتی از البارسلان و ملکشاه راجع باصول برکشیدن مردمان بدستگاه دولتی و لزوم مراعات احتیاط سیاسی در این امر نقل شده دولت سلجوقیان عراق و اتابکان آذربایجان نیز به این عنعنات و رسوم اهمیت میداده‌اند . سلجوقیان عراق در امور دولتی عنعنات و رسوم سیاسی ترکان و ایرانی را مراعات میکردند . خاقانی در قصیده‌ای که خطاب بسطان محمد بن محمود نوشته در این باره می نویسد :

ایران و ترک رسمی ، ابخاز و روم نمی

نمی هزار بقعه ، رسمی هزار لشکر ...

البته ایرادات خاقانی و راوندی بنوبه خود یکی از علل ضعف بعدی دولت اتابکیه را دربر گرفته و بغیر از این علل اساسی تعیین کننده دیگر نیز هست که تکیه بر روی آنها ما را از مقصد اصلی دور می کند و اینکه بعضی هایك طرفه و از روی اغراض نه از نتایج بررسی علمی، فهمیده یا نفهمیده و شاید از روی «تعصبات بیجای و بسیار خشن» و دیگر جهات «از تسلط غلامان زردپوست . . .» سخن بمیان آورده و هر گونه ناکامی و نافر جامی گذشتگان خودی و بیگانه را بدون در نظر گرفتن علل اساسی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن بکار و کوشش «غلامان» بسته ، خدمات ذیقیمت سیاسی ، اقتصادی و مدنی و علمی دولت سلجوقیان و اتابکان و حکومت های دیگر از این قبیل را نادیده گرفته و به فعالیت مثبت عاملین دولتی این دول واقعی نمی نهند و بمسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی دانسته و ندانسته فقط از دیدگاه محدود و غیر علمی «منافع تعصبی» می نگرند و اتهامات ناروایی در حق و شأن مردان و رادمردان معصوم گذشته بدون تمیز جهات خوب و بد اعمال آنها روا می دارند بی شك راه نفاق را می پیمایند و به جای اتفاق نفاق را رواج می دهند و در کسوت الفاظ نفاق را بجای وحدت قائم می کنند. زیان اینگونه نوشته ها و گفته ها بیشتر از سهوهای گذشته گذشتگان است که در تاریخ از آنها محض عبرت و درس آموزی سخن بمیان می آید. اگر تمام بدیها «از تسلط غلامان . . .» ناشی شده چرا پس از گذشتن چندین صد سال از این تسلط اتهامات ادعائی اینان در قسمت اخلاقیات خود را بقوت تمام بروز میدهند. آن گفته پر مغز مولانا جلال الدین رومی را در این جا تکرار کنیم :

ما برای وصل کردن آمدیم نی برای فصل کردن آمدیم

پیش از اینکه نوشته‌های خاقانی را راجع بکار و کوشش قزل ارسلان از نظر بگذرانیم ذکر مطالبی چند در این جا خالی از فایده نخواهد بود: سطور ذیل محتوی سیاست اتابکان آذربایجان را در بر می‌گیرد: پیش کشیدن عدل و عدالت و عادل‌ی، تشکیل و تأمین نفوذ همه جانبه دولت اتابکان آذربایجان در تمام آذربایجان و بسط این قدرت بر اساس حمایت سیاسی و عملی از همسایگان، بدست گرفتن قدرت سیاسی و حربی در عراق به منظور تأمین امنیت دولتی در آذربایجان دفع نفوذ خلفای عباسی از تمام مملکت، مراعات اصول مرکزیت و عدم مرکزیت در اصول مملکت داری. اتابیک ایلدگز پس از کوشش پی گیر سیاسی، پس از پانزده سال سعی و کوشش خستگی ناپذیر نهایت زمام اختیار امور سیاسی در عراق را تماماً بدست گرفت. باروی کار آمدن سلطان ارسلان سلجوقی که به نیر وهای اتابکیه استظهار داشت نفوذ سیاسی اتابکان آذربایجان از هر جهت روز بروز در خاور نزدیک رو بتراید گذاشت و تا بجائی رسید که طغرل بن ارسلان بسال ۵۸۵ رباعی ذیل را باخط خود نوشته بقول راوندی «باتابک شهید و پادشاه کریم قزل ارسلان فرستاد» «بکوشک نو بدر همدان». در این رباعی نفوذ سیاسی دولت اتابکان در دربار سلجوقیان عراق بوضوح تمام بچشم می‌خورد: شاهان جهان و خسروان بنده من در مشرق و مغرب همگان بنده من با این همه ملک و پادشاهی که مراست من بنده تو همه جهان بنده من دولت اتابکان با سعی تمام و مصرا نه بدفع نفوذ سیاسی خلفای عباسی در حوزه اقتدار خود سعی و کوشا بود. در امور خارجی در مواقع مقتضی از آن به نفع خود استفاده نیز کرده است. دولت اتابکیه از اول تشکیل سکن امور بغداد را بدست گرفته بود. این نوشته راوندی مبین این مدعاست: «و این جنس که درین حال نواب دارالخلافة پیش گرفته اند که امرای اطراف را عشوها می دهند و تشویش ممالک می جویند تا امن ولایت ایشان و اظهار

حکم بردیگران باشد در دولت اتابک محمد مسلمشان نمی‌شد و اتابک علی ملائین الناس می‌گفتی که امام را بخطبه و پیش‌نمازی که شاهان مجازی در حمایت آنند و بهترین کارها و معظمترین کردارهاست مشغول می‌باید بودن و پادشاهی باسلاطین مفوض داشتن و جهان‌داری بدین سلطان بگذاشتن». مدافعه حقوق همسایگان از متجاوزین یک نقطه حساس و حساب شده در سیاست خارجی اتابکان بود. نوشته راوندی راجع به خستگی و وفات اتابک جهان پهلوان دلیل بارزی بر این مدعاست: «و در شهر سنه احدی و ثمانین و خمس مایه صلاح‌الدین از شام بدر موصل آمد و بوسیلت غزا که بدان مشهور و مذکور بود از اتابک استجازات کرد که در مملکت بگذرد و قلاع ملاحظه مخاذیل لعنهم الله از در قزوین و بسطام و دامغان بردارد و بحصار بستاند و خراب کند و آن فاتحه ملک عراق خواست کردن، اتابک آن‌رای بدید و از آن بیندیشید و بضرورت دفع آنرا نهضت فرمود و با او مقابله کرد، و از بسیاری تدبیر در دفع علت زحیر برو مستولی شد، چون صلاح‌الدین بازگشت آن رنج بروی دراز شد، فرزندانش بری بودند بر قلعه طبرک که او معمور کرد در نجور پیش فرزندان آمد و اطبای مملکت عراق جمع شدند و از معالجت عاجز گشتند و آن پادشاه درگذشت».

دولت اتابکان از لحاظ موقعیت جغرافیایی و سیاسی خود میل بیشتری «بمدافعه فعال» داشت. از این رو همسایگانش چون استناد گاهی باین دولت و بسرپرستان آن می‌نگریستند. و تا این «میل فعال» از هر جهت باقی بود دولت‌های مجاور در مقابل حریفانشان بدولت اتابکیه تقرب می‌جستند. پس از قتل قزل ارسلان نظامی بر تزلزل این میل و عزم تأسف می‌خورد! دولت خاقانیه شروانشاهان چون استناد گاهی بدولت اتابکان استظهار داشت و برای نگهداشت حقوق حقه سیاسی خود و تأمین موازنه

فعال و برتری سیاسی در منطقه از این قوه استفاده شایانی برده است. در اشعار خاقانی این نظر و خواست شروانشاهان بخوبی منعکس است و این جهت سیاست خارجی اتابکان بیش از کتب تاریخ در آثار شعرای خاندان اتابکیه و شعرای معاصر آنان بانحای مختلف کم و بیش بچشم می خورد و بی یاری این آثار روشن کردن بسیاری از حوادث منطقه مشکل بنظر میرسد... بنا بنوشته شادروان استاد احمد بیك آنش در قاموس ترکی اسلامی چاپ استانبول «خاقانی بسال ۵۵۰ در سفر عراق بامیرانی تصادف کرده و آنها را مدح گفته و یکی از این مدیحه ها با اسم قزلارسلان است. در این قصیده بیتی است که صراحتاً تاریخ تحریر آن را که سال ۵۵۰ است حاوی می باشد».

به نظر استاد بدیع الزمان فروزانفر «خاقانی از آغاز سپهسالاری و تابش بخت قزلارسلان یعنی از سنه ۵۵۶ بدو پیوست». ایشان در حاشیه «سخن و سخنوران» برای اثبات گفته خودشان به بیتی از قصیده ای که ردیف «بینم» را دارد استناد می کنند و بعقیده ایشان بیت ذیل نمایان گر تاریخ تحریر این قصیده می باشد:

کاندر سنه نون اختر سعد از طالع کامران بینم

مؤلف مذکور در حاشیه همان کتاب می نویسند: «سنه نون یعنی سال ۵۵۶ که بعد از این از قران کواکب و مدح قزلارسلان سخن می گوید». محققین آثار شاعر در باب سال تحریر این قصیده ملاحظات مختلفی دارند و از این میان نوشته مرحوم ویل چدوسکی (با اینکه اقتباس از نوشته چایکین است) صحیح می نماید و گفته ایشان نیز با نارسائی هائی همراه است. خاقانی تاریخ تحریر این قصیده را در دو بیت متعاقب بدو شکل بیان نموده:

کائدر سنهٔ ثنوك اختر سعد در طالع کامران بینم
شش سال دگر قران انجم در آذر و مهرگان بینم

متن بیت نخستین در دست نویس ها و نسخ چاپی اشعار خاقانی باشکال مختلف آمده و کلمه «ثنوك» بشکل «ثنو» و «ئون» که هر دو برابر ۵۵۶ است دیده میشود. در بیت دومین شاعر صریحاً می نویسد که این قصیده را شش سال «بطوفان آب و باد» مانده یعنی بسال ۵۸۲ شش سال مانده بسال ۵۷۶ سروده است.

بدیع الزمان فروزانفر اشارهٔ صریح شاعر را در بیت دوم در نظر نگرفته و چون در دست نویس مورد استفاده ایشان بجای «ثنوك» «ئون» بوده از این رو در تعیین تاریخ تحریر این قصیده به نتیجهٔ نادرستی رسیده اند. این فکر ایشان که: «خاقانی از آغاز سپهسالاری و تابش اختر بخت قزل ارسلان بدو پیوسته» درست است. ولی ادعای ایشان دایر بر اینکه «قصیده بسال ۵۵۶ نوشته شده» و «این قصیده مبین ایجاد این روابط بسال ۵۵۶» است با واقعیات وفق نمیدهد. ویل چه وسکی فکر چایکین را درست میدانند. او نیز مثل چایکین سال تحریر قصیده را ۵۷۶ تعیین می کند. ولی در اصلاح قیاسی متن بیت دوم و در تعیین تحریفی که بر متن آن راه یافته فکر نادرستی هم دارد. او برای ایجاد هم آهنگی و رفع ضدیتی که در متن این دو بیت راجع بتاریخ تحریر قصیده بچشم میخورد بحساب ابجد مراجعه کرده بجای «ثنون» «ثنوك» را گذاشته که برابر با رقم ۵۷۶ می باشد:

$$۵۷۶ = ۲۰ + ۶ + ۵۰ + ۵۰ + ۵۰$$

ث و اصلاح ایشان از روی مقایسه انجام گرفته است. ولی او این اصلاح را به متن دیوان اشعار خاقانی که بشمارهٔ ۱۳۲۳: س صحیفهٔ ۵۷۰ در کتابخانهٔ دست نویس های شرقی لنین گراد

نگهداری میشود مربوط می‌کند. در این نسخه ماده تاریخ در بیت نخستین معادل «ثنو» است که برابر با ۵۵۶ میشود و یل‌چه و سکی در خواندن متن شعر الف کلمه «اختر» را که بعد از «ثنو» آمده (چون الف از پائین بر اساس رسم الخط متداول قرون گذشته کمی شکستگی دارد) بسپو «ک» خوانده است. خود خاقانی در ضمن یکی از قصائد به تحریر الف در خط متداول بدین منوال اشاره‌ای صریح بطرزی بدیع دارد. شاید در اصل «ثنوک» بوده قرار گرفتن کاف و الف از پائین شکسته در یکجا کاتبی را دچار شبهه کرده و او کاف «ثنوک» را زاید دانسته و کلمه را «ثنو» نوشته و و یل‌چه و سکی الف از پائین شکسته «اختر» را کاف خوانده و افتادگی کاف ثنوک را از نظر دور داشته است.

خاقانی قصیده‌ای بر دیف «آفتاب» دارد و خود آن را قصیده «آفتابی» نامیده و آقای دکتر ضیاءالدین سجادی در نوشته ویرمه‌ای ضمن بحث از قصائد شاعرانی که قصیده‌ای بدین ردیف سروده‌اند از خاقانی نیز سخن بمیان آورده و بنا بنوشته استاد علی عبدالرسولی «متن ناقص این قصیده در دست است» و ایشان متن آن را که سرلوحه‌ای بعنوان «در مدح قزل ارسلان فرمانفرمای آذربایجان» دارد از تذکره تقی‌الدین گرفته‌اند. مضمون شعر با سرلوحه‌اش هم‌آهنگ می‌باشد. شاعر به ندیدن روی ممدوح اشاره میکند و آرزوی رسیدن بنخدمتش را دارد:

در آرزوی روی تو هر صبحدم چو من

رخسار زرد خیزد از بستر آفتاب

قزل ارسلان «شهنشاه ملوک» است و سکه و خطبه دارد. شاعر یش از هر چیز «عدل، لطف، روش، همت، مردی، رأی روشن، ضمیر و خلق»

او و «کان لطف و عنصر مردی» اورا میستاید. خاک در ممدوح را «قبله آمال» میداند. «مرد وزن از عدل و رأی ممدوح» در آسایشند. از این رو «شاه شهید» (نظامی) «کعبه آمال» اوست :

ای کان لطف و عنصر مردی نیروید

در صد هزار کان چو تو یک گوهر آفتاب

خاک در تو قبله آمال و اندر او

خلفی نهاده روی چو حر با در آفتاب

خلق تو بهره داد بمرد و زن آنچنان

کز روشنی نصیب بخشک و تر آفتاب...

بحث از بکری استعداد و تازگی سخن و نمایانند استعداد شاعری

بیشتر مخصوص سالیان ۵۴۰ - ۵۶۰ خلاقه شاعر می باشد :

این شعر آفتابی بکرش نگر که داد از مهر سینه شیرش چومن مادر آفتاب

این شعر پس از تحریر «تحفة العراقرین»، بعد از سال ۵۵۲ و بروزگاری

که عهد کرده بود بفریز از «ملک ملائک آئین» کسی را مدحی نگوید نوشته شده است:

بسیار کرده دفتر خوبی مطالعه جز روی تو نیافته سر دفتر آفتاب

با اینکه شاعر ممدوحش را «سر دفتر» شعرش میداند ولی دیرگاهی

نیست که باو نزدیک شده است :

گر یابد از تو تربیتی کان خاطرش خندد ز قدر گوهر نظمش بر آفتاب

از لحن سخنش نیز بخوبی روشن است که شاعر به شخصیت و اعمال

ممدوح علاقه بهم رسانیده می خواهد باو نزدیک شود گویا این نخستین شعری

است که خاقانی بدرگاه «فرمانفرمای آذربایجان» فرستاده است .

خاقانی در قطعه ای که بر دیف «کند» در مدح مظفر الدین قزل ارسلان

نوشته از فرستادن دیوان اشعارش سخن بمیان آورده و بی شک این قطعه را خاقانی همراه نامه و ویژه‌ای از شروان به قزل ارسلان فرستاده است. شاعر درگاه قزل ارسلان را «قبله پاکان» نامیده و از فحوای سخنش چنین برمیآید که او تا نوشتن این شعر با اینکه سالها از جان و دل هو خواه درگاه قزل ارسلان است لیکن بخدمت او نرسیده و از شاه میخواهد که «اگر چه از تن نماز خدمت فوت شده»، «چون مشک یافته بجای مشک سیر نگزیند» و وعده رسیدن بدرگاه می دهد:

درگاه تست قبله پاکان و جان من
 الا طواف قبله پاکان کجا کند
 تن را سجود کعبه فریضه است و نقص نیست
 گردیده را ز دیدن کعبه جدا کند
 گر تن بقرب کعبه نگشت آشنا رواست
 باید که جان بقرب سجود آشنا کند
 از تن نماز خدمت اگر فوت شد کنون
 جان هم سجود سهو برد هم قضا کند
 تن چون رسد بخدمت و کی زبید از مسیح
 کو خوک را به مسجد اقصی رها کند
 گر جان بخدمت است تن از نیست گومباش
 دل مهره یسافت مار تمنی چرا کند
 گر چه بسیر مشک شناسند لیک مرد
 چون مشک یافت سیر گزیند خطا کند

دیوان و جان دو تحفه فرستاده ام بتو
گردون براین دو تحفه غیبی ثنا کند
دیوان من به سمع تو درّ دری دهد

جانم صفات بزم تو ز اوج سما کند

در نامه‌ای که خاقانی «در ایام کهولت سن» به «جهاندار معظم، عادل رحیم اریحی دافع الجبابره مظفرالدین و الدنیا خورشید رایت» - قزل‌ارسلان - نوشته بتاریخ برقراری روابط دوستانه مابین اشاراتی دارد. بنا بنوشته شاعر تاریخ برقراری این علائق «در بقیّت زمان شباب» بوده و اگر «بقیّت ایام شباب را» ۳۰ - ۴۰ سالگی شاعر بگیریم این با نوشته استاد فروزانفر هم آهنگ می‌نماید: «استسعاد بخدمت آن درگاه که متمنی سران تاجدار است اگر در بقیّت زمان شباب روزی نکرده‌اند تواند بود که در عهد کهولت میسر شود چه سعادت و قوف در عرصه عرفات بنماز دیگر توان یافت نه بچاشتگاه و فواکه آفتاب پرورد و در ماه آبان توان طلبید نه بماه نیسان و هر چه بکمال نزدیکتر داشته‌اند مطلبش دورتر نهاده‌اند و هر چه بازپس‌تر داشته‌اند پیشگاهش بیشتر داده‌اند».

شاعر ضمن بحث از تاریخچه مناسبات دوستی و وداد موجود فی ما بین خود را «دولت خواه قدیم و ثنا خواه دیرینه» خوانده و این میرساند که خاقانی از دیر باز قزل‌ارسلان را مدح و ثنا گفته و آرزوی اتصال بدرگاهش را داشته‌است. از این نامه که بسال ۵۸۶ هجری قمری از تبریز به قزل‌ارسلان فرستاده چنین برمی‌آید که او سالهای سال و در طول عمر با قزل‌ارسلان و بادرگاه او مأنوس بوده «و اگر بخدمت شهر یار بار یافته بخدمت آستان معلّی فرصت اتصال نیافته» است :

«و اصغر الخدم را در همه عمر غایت قصوای تمنّی آن بوده است که روزی بخدمت آسمان معلّی اعلی بارگاه جهاننداری که آنجا پرویز و بهرام استاد سرای و چاکر و غلام زبید در صف النعال خدم هم سلك پیشکاران حضرت شود و پیش عرش تخت پایه آسمان سایه خدایگانی نصره الله تعالی شرف قبول یابد و تعاونی را که در معسکر ب صباح و رواج جان خادم بیندگی (بنده کند) والعبودیة عبودیة العشق لاعبودیة الرق باذات معظم جهاننداری که عقل مشخص و عدل مصور مینماید رفته است تجدید کند ... و اعتلاف حقیقی را بصدق عبودیت بنیادی افکند که بزلال حادثات خلل پذیر نیاید و در آن مواقف سعادت بخش تأیید رسان بشنا طرازی و مدحت سازی فراید روح پیوند و قلاید وحی مانند ابداع کند و تفرّد نماید و سرافراز شود ... یمین الله ... ازین تمنّی فارغ نبوده است و هر وقت که اندیشه حزم و عزم درست گردانیده است که بخدمت درگاه معلّی پیوندد ... توفیق این بهر روزی روزی نیامده است ... اگر سبب عزلت و اتزوا نبودی و نیز نایبات روزگار راه بر مقصود نزدی واجب چنان کردی و سنت اخلاص آن بودی که چون از دار العز و شروان و بیت الانس اوطان مفارقت و مهاجرت گزید و ... عنان عزیمت بدست مسافرت سپرد در وقت پناه بدرگاه معظم و بارگاه مکرم خدایگان مطلق پادشاه بحق ملك الملوك المغرب ایدالله نصره آوردی ... اما عذرهای اظهر من الصبح و اشهر من الشمس است ... لاجرم باقرب مسافت بی مس آفت در حوالی کعبه سعادت در بطحاء ناکامی ارادت محروم می باید نشست» .

در سالهای «عزلت و اتزوا» در اوطان تبریز حال و احوال بدین منوال بوده است . باینکه خاقانی طی سالیان درازی با درگاه قزل ارسلان مکاتبه داشته و این از نوشته های او بخوبی محسوس است تا چند سال اخیر از این

مکاتبات و علایق خبری و اطلاع‌درستی در دست نبود تا در این اواخر در نسخه دست نویس از متن نامه‌ای که خاقانی بسال ۵۸۶ از تبریز به قزل‌ارسلان فرستاده بسعی شادروان احمد بیك آتش کشف گردید. متن این نامه در ضمن «منشآت خاقانی» که در کتابخانه لالا اسمعیل استانبول و کتابخانه سلیمانیه بخش شهید علی پاشا محافظه میشود مندرجست. آقای دکتر ضیاءالدین سجادی برای نخستین بار متن نسخه کتابخانه لالا اسمعیل را ضمن «مجموعه نامه‌های خاقانی» در تهران چاپ کرده و دوست عزیزم آقای محمد روشن متن علمی - انتقادی این نامه را براساس نسخ کتابخانه لالا اسمعیل و شهید علی پاشا ترتیب کرده و در «منشآت خاقانی» چاپ کرده‌اند. هر دو مرتب و ناشر در تهیه متن علمی سلیقه بخصوصی دارند و ما در ضمن تقریظی که به «منشآت خاقانی» نوشته‌ایم در این باره سخنی چند گفته‌ایم و در مقدمه «نامه‌های خاقانی» در این باره بجای خود بحثی داریم؛ نوشته‌های آقای آتش درباره این نامه مکمل یکدیگرند و یادآوری آنها در این مقال خالی از فایده نخواهد بود:

احمد بیك در مقاله‌ای که در آن نقره در مجله «بولیه تن تاریخ» بسال ۱۹۶۱ بنام «مجموعه نامه‌های خاقانی» بزبان ترکی چاپ کرده‌اند ملاحظاتی بدین مضمون دارند: «نامه بیست و دوم به مظفرالدین قزل‌ارسلان پسر ایلدگر نوشته شده است. در این جا خاقانی میگوید: اگر نیت انزوا در میان نبود بعد از مفارقت شروان بخدمت آن شاه میرسیدیم. در این ده سال کسی را مدح نگفتم. دو پسر و یک دختر مرا - یعنی قصیده‌ای راکه در مدح شاه گفته و باخط خود رونویسی کرده‌ام بحضورتان فرستادم و امیدوارم مورد قبول واقع شود». در مقاله دیگری که عنوان «یک نسخه دست نویس تازه

از منشآت خاقانی» را دارد سطور ذیل مندرجست: «نامه شماره ۳۱ خطاب به قزلارسلان پسر ایلدگز نوشته شده است و در نسخه دیگر منشآت نامه شماره بیستم است».

از مندرجات نامه تاریخ نگارشش را می توان بدرستی معین نمود:

۱. تانوشتن این نامه ده سال بود که خاقانی بقزلارسلان مدح نوی نگفته بود: «درین وقت اصغر الخدم خویشتم را مخطی و گناه کار می داند چه قریب ده سالست که از انفاذ مدایح مطرز بطراز القاب جهاننداری نصره الله تعالی امتناع نموده است و تخفیف جسته و ابرام نداده و خویشتم را کندروتر از ستاره علوی اول ساخته که از زمانت و ادبار بسی سال زمانه یکبار بیت الشرف باز رسد و این معنی بحضرت علیاء خدایگانی گناهی و بزرگ خطایی تواند بود». بنا بنوشته ابن الاثیر در «تاریخ الکامل» قزلارسلان در شعبان ۵۸۷ کشته شده و چنانکه گفته شد در بین قصاید خاقانی چکامه ایست که بی گمان بسال ۵۷۶ در مدح قزلارسلان نوشته شده است:

شش سال دیگر قران انجم در آذر و مهرگان بینم

$$۵۷۶ = ۶ - ۵۸۲$$

این قصیده آخرین اثر منظوم و در دست خاقانی است که بقزلارسلان اتحاف شده و از نگارش آن تانوشتن این نامه درست ده سال فاصله بوده که سال تحریر نامه می باشد:

$$۵۷۶ + ۱۰ = ۵۸۶$$

۲. در نگارش این نامه او «غریب این دیار» - ساکن شهر تبریز -

بوده و این بعد از سفر دوم مکه شاعر است که بسال ۵۶۹ اتفاق افتاد.

الف: اگر کمینه خادم را که غریب روزگار یا غریب این دیار است.

ب : «نسیم ازفر که از خاک آستان معلی بمشام آرزو رسد شفاء الغلیل می سازد و دفع وبای غریبستان می کند» .

۳. پس از گذشتن سالی چند از «دیدن نائبات روزگار» و «پس از ترك و وداع کلی از شروان» و «سپردن عنان عزیمت به دست مسافرت و سکونت در اوطن تبریز» نامه را نوشته است .

در این نامه طرز اندیشه و نتایج فلسفی و اخلاقی شاعر بسالیان بعد از حج دوم که مصادف با آغاز مرحله سوم دوران زندگی و خلاقه خاقانی می باشد بخوبی نمایانست. با اینکه در این سالیان از درگاه ملوک روی گردان است با همه این حال و احوال حمایت «ملك ملائك آئین را» رد نمی کند: «و تا از میقات گاه مدحت طرازان حضرت علیا که ذروه آفتاب مکارم و معالی است دور افتادست لعمر الله که چون صبح سرد نفس غرامت می نماید و چون شفق سرخ روی خجالت می گردد . اما اگر این بی توفیقی خدمت بایک جناب درگاه معلی خدایگانی بودی شایستی که کبیره نمودی و چون با دیگر جوانب درگاه ملوک همچنین است روی آن دارد که دامن عفو درکشند چه حال اصغر الخدم بر جهانیان پوشیده نیست فیخاصه بر رأی اعلی جهاننداری نوره الله و نصره کی او عزلت و عطلت اختیار کرده است و از روا و اختفا شعار ساخته و خدمت درگاه ملوک و سلاطین را دست برداشته و انقطاع گزیده و دانسته که زخارف دلفریب گیتی به سراب جاذب و صبح کاذب ماند و در همه نگارستان افلاک جزین سرخ (نیست) [بت] بامداد و خنک بت شامگاه نیافته که عشق بازی نازکان را شاید و در کارگاه عتابی بافان شب و روز هیچ طرازی که دست باف کمال باشد ندیده که نقش جاودان دارد در

کاسه پیروزه فلك همین يك مشتمت خاک بدست کرده کز آن در یوزه چاشت توان طلبید و باهمت درست کرده چرب و شیرین مایده روزگار مگس راندن کری نکند. اما مع هذا یقین شناخته که تادرباس وجودست از قبله نجاتی باعهده حیاتی ناگزیر است و امروز قبله امانی و امانی و عهده عمر و زندگانی در خدمت و مدحت بارگاه معلی خدایگانی لازال من النصر بمزید توان یافت و ازین جاست که کمینه خادم صحیفه ثنای دیگر ملکان را به آب داده است و بر طریقت معهود خط نسخ در کشیده...».

خاقانی این نامه را توسط داماد و شاگرد گرامی و عالمش مؤیدالدین بدرگاه قزلارسلان فرستاده و «پس از چندگاهی» تقدیم هدیه دیگری را نیز وعده میدهد: «چون کمینه خادم را بخدمت رسیدن و بعد از خاک آستان بوسیدن از دست بر نخاست و از پای بر نیامد دو فرزند را پسری بلیغ و بلیغ و دختری محصنه محسنه بخدمت درگاه معلی خدایگانی نصرالله تعالی فرستاد و پسر اعزّ خلف صدق خواجه امام اجل عالم متبحر نحیر حبر خبیر مؤیدالدین ملک العلماء فی العالمین سید افراد الفضلاء بالبراهین که بنده حضرت خدایگانی است و پدید آورده اعظام و پرورده انعام بارگاه خدایگانی عظم الله شانه و از تعریف دادن و مبالغت کردن مستغنی و دختر عذرا این قصیده غرّا... اگر این بکر شبستان فکرت و با کوره بستان فطرت دومی شود بقبول هر وقت چنین ده جگر گوشه عقل و فرزند روح پیرستاری بدرگاه پادشاه قاهر عدل پرست فرستاده آید...».

از این نوشته شاعر معلوم میشود که خاقانی چندین سال پیش از تحریر این نامه قصیده دیگری نیز در مدح قزلارسلان داشته و از روی

ملاحظاتى بدرگاه نفرستاده بوده است . در این هنگام خبر گرفته که راوی اران تخلص شاعر را عوض کرده و در پیشگاه قزل ارسلان به اسم دیگری خوانده . لذا شاعر متن این قصیده را نیز رو نویسی کرده و بدرگاه فرستاده است : «کمینه خادم چون این خدمت تحریر کرد خبر دادند که راوی اران او قصیده که اصغر الخدم وقتی در مدح ملك المغرب گفته بود و ایثار تخفیف را ابرام نداده و به حضرت نفرستاده آورده است و تخلص را در افزایی نادان وار کرده و پیش تخت معلى خدا یگانی اعلى الله نصره خوانده کمینه خادم آن قصیده را بخط خویش نسخه فرستاد تا با این ذکر خدمت مشفوع گردد اگر چه دو بکر هم زاد را بر يك شاه عقد بستن در يك وقت رخصت ندهند...» .

شاعر از روی ملاحظات سیاسى محض اینک که باین دورى ده ساله اخیر (۵۸۶ - ۵۷۶) محظوری بتر اشد به تمارض دست زده می نویسد: «و نیز کمینه خادم را محقق شد که شایستگی خدمت درگاه اعلى اعلاه الله امره ندارد و الا نواب حضرت علیاء نورها الله ورعاهم التفاتی زیادت فرمایندی و دولتخواه قدیم و ثناخواه دیرینه را از ورق یاد کرد چون اعشار بر حاشیه نیفکندی و از دایره باز پرس چون نقطه درع بر کنار نمهندی و در مکارم اخلاق ملکانه هیچ خلل نیامدی اگر کمینه خادم را که غریب روزگار یا غریب این دیار است بر زبان سکان درگاه نه بلفظ سکان پایگاه اعلاه الله پرستی فرمودندی و لطف و نظری نمودندی . . . کمینه خادم مرید محقق است و در کل حالات خرده بزرگ بر جانب خویش نهد چه جناب مراد اعظم از سیآت مجرد و معرا توان دانست» .

متن نامه نمایانگر این مدعا است که خاقانی را قزل ارسلان ضمن

نامه‌ای بدرگاه خویش خوانده و شاعر این پاسخ را فرستاده است. این نامه چندی پیش از نامه قزل‌ارسلان به نظامی نوشته شده و آشنائی نظامی بامتن این نامه خاقانی درخمسه بخوبی نمایانست و ما در نوشته دیگری از این علائق بحث خواهیم کرد. این نامه از جهاتی نوشته خاقانی به سیف‌الدین دارای در بند را بیاد می‌آورد. او در این نامه از ادبیات توده‌ای ترکان بخصوص اوغوزان با تردستی تمام استفاده کرده و این قسم نوشته‌های شاعر برای بررسی تاریخ پیدایش و انتشار «اوغوز نامه» و تاریخ عمومی ادبیات ترکان دارای اهمیت ویژه می‌باشد . . .» .

بقیه این مقاله را در شماره آینده مطالعه خواهید فرمود .